معرفی کتاب: «لیبرالیسم و ارتباط آن با اسلام »

کاترینا دالاکورا - ترجمه: غلامحسین ابراهیمی

کتاب «اسلام، لیبرالیسم و حقوق بشر» توسط خانم "کاترینا دالاکورا" به رشته تحریر درآمده و توسط انتشارات آی.بی. توریس، لندن (1) به چاپ رسیده است. معرفی و بازخوانی این کتاب توسط دکتر "محمد امین توفیق" صورت گرفته است.

این کتاب، همانطور که نویسنده آن در مقدمه کتابش می گوید، درباره لیبرالیسم در جوامع مسلمان نمی باشد. بلکه در مورد لیبرالیسم و رابطه آن با اسلام در جوامع اسلامی است، در توضیح روش بحث این کتاب اشاره به این نکته ضروری به نظر می رسد که نویسنده اسلامگرایان را بر دو گروه تقسیم کرده است، الف - آزادیخواهان اسلامگرا ب - اسلامگرایان اصول گرا. به نظر پیروان و طرفداران گروه اول، امکان جمع بین اسلام و حقوق بشر وجود دارد ولی به نظر طرفداران گروه دوم باید به پاکسازی و تطهیر دین پرداخت و تمام تلاش این گروه دراین راه صرف می شود که اصول و مبادی دینی، اگرچه برخلاف حقوق بشر هم باشد، اساس زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی افراد جامعه قرار گیرد.

ملاحظه می شود که نویسنده معتقد است که اسلامگرایان اصول گرا هرگز مسئله عدم احترام مبادی اسلامی با حقوق بشر را به صورت تلویحی یا صراحتا قبول نمی کنند. وی (نویسنده) فصل دوم کتاب خویش را به تشریح وجوه افتراق دو گروه اسلامگرا اختصاص داده و عنوان «اسلام و حقوق بشر» را برای آن انتخاب کرده است. از این جاست که نویسنده تلاش می کند که مقوله «عدم جدایی دین از سیاست » را که خود آن را «اسطوره قوی » می نامد، انکار نماید، او با استناد به تاریخ اسلامی اینچنین بیان می دارد که در بعضی از دوره های تاریخ اسلام، تلاش شده که از طریق تعیین ضوابط فردی، اجتماعی نظام اجتماعی را سازماندهی مجدد کنند و در حالیکه در دوره های تاریخی دیگر این تلاشها به جایی نرسیده است.

نویسنده در پرداختن به این تاریخ، شخص حضرت رسول (ص) را به عنوان یک رهبر دینی - سیاسی می داند که رهبری او بر امت اسلامی بر پایه هایی چون عدالت استوار شده است و بعد از ایشان مسلمانان نیز با الهام از قرآن مجید و احادیث نبوی و اجماع و قیاس و اجتهاد فقهی عمل می کردند. سپس او به تکذیب این گفته می پردازد که با آغاز قرن نهم میلادی یک اتفاق آرایی بین اهل سنت و نه در بین اهل تشیع بوجود آمده، که به موجب آن شریعت اسلامی محتوای نهایی خویش را پیدا کرده است، بطوریکه بعد از این اجتهاد و استنباطی برای اخذ احکام بیشتر از قرآن کریم وجود نخواهد داشت و به این ترتیب شریعت اسلامی جامد و راکد مانده و قادر به جوابگویی و پاسخگویی به خواست ها و واقعیت های جامعه نخواهد بود.

پس مشاهده می شود که در طول تاریخ اهل سنت و تشیع، همواره از استنباط در خدمت اهداف اجتماعی و سیاسی در چهارچوب نیازهای جامعه اسلامی استفاده می شده است. ولکن نویسنده بدلیل اشتباه در فهم شریعت اسلامی و یا چه بسا تحت تاثیر نوشته های مغرضین شریعت اسلامی در گردابی از افتراءها و تهمت ها گرفتار شده است، مثلا در جایی می گوید: که قرآن بدون هیچ ملاحظه ای به قتل کافران دستور داده است و در پرانتز «مشرکین » را آورده است، در پاسخ باید گفته شود که منظور قرآن از «کفار» کفار قریش و بت پرستان مکه بوده است نه اهل کتاب، اما نویسنده کتاب در اینجا اهل کتاب و کفار قریش را یکی دانسته است و این در حالی است که اندیشمندان شرق شناس هم فرق بین اهل کتاب و کسانی را که به یک دین آسمانی به غیر از اسلام ایمان دارند و بت پرستان را تشخیص می دهند. از اتهامات دیگری که به نویسنده وارد است این است که وی بر این اعتقاد است که شریعت اسلامی به کفار (منظور اهل کتاب) اجازه نمی دهد که در پناه اسلام و مسلمانان زندگی کنند. اگر چنین است پس چرا بسیاری از نویسندگان غربی از تسامح دین اسلام در طول قرون نسبت به پیروان ادیان دیگر سخن می گویند؟ و یا عهدنامه هایی که اسلام به موجب آن به پیروان ادیان دیگر اجازه داده با پرداخت ذمه در پناه جامعه اسلامی زندگی کنند؟ به چه منظوری می باشد.

در جایی دیگر نویسنده به این آیه قرآن اشاره می کند که «هیچ اکراهی در دین نیست » و اینکه در اسلام تا زمانی که جامعه اسلامی از تهدید دشمنان در امان باشد، خواهان همزیستی مسالمت آمیز با جوامع دیگر است را سخت و مشکل دانسته است!! شاید منظورش این است که فهم آن مطلب برای شخص وی سخت می باشد.

هر کس که با زبان عربی آشنا باشد و آن را بفهمد، می داند که در قرآن در بسیاری از مواضع بر این نکته که هدایت تنها از جانب خداست، تاکید کرده و حتی پیامبر ما حضرت محمد «ص » نیز در قرآن کریم مورد خطاب قرار گرفته که تو قادر نیستی هر که را دوست داری، هدایت کنی، بلکه این خداست که هر که را که بخواهد هدایت می کند و این گفته خداوند را که «اگر خداوند بخواهد هر آینه همه را هدایت می کند...» و این کلام خداوند با وجود علم به ابلاغ رسالت پیامبر به نحو احسن و اکمل است.

وی در بحث مجازات حدود اسلامی، آن را مغایر با حقوق بشر می داند و منظورش از آن قطع دست سارق یا سارقه به هنگام دزدی و شلاق زدن زانی یا زانیه غیر محصنه و اجرای حکم سنگسار برای زانی یا زانیه ای که محصن و محصنه بوده، می باشد.

نویسنده به این بعد از اجرای مجازات اسلامی که جنبه پیشگیری داشته و می تواند آثار مثبتی در سطح جامعه داشته باشد، توجه نمی کند.

نویسنده خاطر نشان می سازد که خلال دهه های هفتاد و هشتاد، حقوق بشر به موضوع بسیار مهمی در منطقه خاورمیانه تبدیل شده است و بازتاب زیادی در بین حکومت های منطقه و جنبش های سیاسی و روشنفکران و حتی عموم مردم داشته است. و در ارتباط با کشورهای مصر و تونس که توسط نویسنده به عنوان کشورهای نمونه مورد مطالعه قرار گرفته است، باید گفت که به نظر نویسنده فقدان لیبرالیسم اسلامی در کشوری مثل مصر به تحولات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی آن برمی گردد و ارتباطی با مفاهیم اسلامی ندارد، اما در مورد کشور تونس گرایش به لیبرالیسم را می توان در تلاشهای بعضی از روشنفکران آن مثل راشد الغنوشی مشاهده کرد، خصوصا که این مسئله در خصوص وضعیت زنان بیشتر به چشم می خورد بطوری که در این کشور تلاش می شود بین خواسته های شریعت اسلامی و اندیشه حقوق بشر معاصر نزدیکی ایجاد کند.

پس از این کتاب، تحلیلی از نگرش اسلام به حقوق بشر که بر پایه اصول انسانی که 14 قرن قبل با نزول قرآن و عثت حضرت محمد (ص) بنا شده، ارائه نمی دهد، بلکه حقوق بشر را متاثر از اعلامیه حقوق بشر در سال 1948 می داند و از این رو ضروری به نظر می رسد که مترجمین زبانهای مختلف با الهام از کتاب خدا و سنت نبوی سبقت اسلام از اروپا و جهان حاضر ما را در اعلام حقوق بشر اثبات نمایند.

پی نوشت:

ژخزس چث.آ.پ .1